

25

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۰۱۷۸

رده‌بندی دیویی: ۱۳۱۳ م ش / ۳۶۲ ص ۲۹۷/۷۷۴

سرشناسه: میرداماد، محمدباقر بن محمد، - ۱۰۴۱؟ق.، شارح

عنوان قراردادی: دعای صباح. شرح

عنوان: شرح دعاء مفتاح الفتوح المشهور بدعاء صباح

کاتب: تاریخ کتابت: ۱۳۱۳ ق

محل نشر: [بمبئی] ناشر: میرزا محمد ملک الکتاب تاریخ نشر: ۱۳۱۳ ق

صفحه شمار: ۳۲ ص مصور□ درسی□ گراور یا افست□

زبان: عربی و فارسی ابعاد: ۱۸ × ۱۰٫۵ نوع خط: نسخ و نستعلیق

روش تهیه: وقفی□ اهدایی☑ خریداری□ ارسالی□

توضیحات: عباس رفیع جاه تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۷۰

یادداشتها: ۱. دعای صباح منسوب به حضرت علی (ع) است.

موضوع(ها): ۱. دعای صباح - نقد و تفسیر

شناسه(های) افزوده: الف. رفیع جاه، عباس، اهدا کننده

ب. عنوان

فهرستگار: اسفندیار تاریخ فهرستگاری: آبان ۸۸

هذا شرح
دعاء مفتاح
الفتوح المشهور بدعاء صباح
للسيد محمد باقر الداماد
الحسيني عليه الرحمة



بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا من دلع لسان الصباح بنطق تبلجه

كلمه اللهم در بعضی از نسخ دعا واقع شده و اصل آن بنا بر مشهور نزد
او یا الله بود حرف ندا را بجهت تعظیم حذف کرده اند و میم
مشدده را در آخر زیاده نموده اند چه در ندا سوء ادب است
و تصدیر دعا و مسئلت بکلمه اللهم که مفید اتصاف منادی است
بصفات کمال و نعوت جلال علی سبیل الاطلاق و الاجمال تعقیب
آن بندای یا من دلع که مفید ستایش است بجمیل خاص از باب

تفصیل

تفصیل بعد الاجمال و ذکر الخاص بعد العام است در تکرار ندا اشعار
است بکمال انقطاع و توسل بجناب منادی و قطع تعلق از ماسوی
و دلع بمعنی اخرج است و نطق گویائی و با بای مصاحبت و ملابست
است و آن بائی را گویند که بمعنی مع و یا بدخول خود در خبر حال بوده باشد
و از ین جهت آنرا بای حالی نیز گویند و تبلج بمعنی روشنی و درخشندگی
است ظاهر اینست که تشبیه فرموده باشند صباح را بلسان و
روشنی آنرا بنطق زیرا که بصباح و روشنی آن ظاهر میگردد
مخفیات تحت استار شب چنانچه بلسان و نطق ظاهر میگردد مستورات
ما فی الضمیر انسان یعنی آن کسیکه بیرون میآورد زبان صباح را
با گویائی روشنی و درخشندگی او **و سرح قطع اللیل
المظلم بغیاهب تلجلجه** سرح بتشدید را بمعنی ارسل است و
قطع جمع قطعه است و قطعه پاره از شئ را گویند و مظلم بمعنی تاریکی
و صاحب ظلمت است و ظلمت عبارتست از عدم نور و ماخوذ است
از ما ظلمک ان تفعل کذا بمعنی ما منعک و شغلک از جهت سد آن
بصر و منعش رویت و نظر را و وصف لیل بآن جهت تاکید و مبالغه
است و غیاهب جمع غیهبه است بمعنی تاریکی و اضافه آن بتلجلج

اضافه لامیه است و با بائی مصاحبت و ملابست و تلجلج بمعنی
شوریدگی و درهم بودن کلام است چنانکه گویند الحق ابلج و
الباطل لجلج ظاهر اینست که تشبیه فرموده باشند بطریق استعاره
بالکنایه پاره شب تاریک را بسبب ستر و حجاب و اشتباه مبصرات
در آنها بحیوانات عجم که قادر بنطق و کشف از ما فی الضمیر نیستند و
ذکر تسریح که ارسال مرعی است علی سبیل التخییل باشد یعنی ای کسی که
فرستاد پارهای شب تاریک را با تاریکیهای درهم بودن آن و
این کنایه از برطرف شدن ظلمت است بسبب طلوع صبح صادق

وَاَتقَنَ صُنعَ الفَلَکِ الدَّوّارِ فی مَقادیرِ تَبَرُّجِه اتقان
بمعنی محکم گردانیدن و استوار ساختن است و صنع بمعنی ایجاد و امر
و دوّار صیغه مبالغه است بمعنی بسیار دورکننده مقادیر جمع مقدار
است اندازه شیء را گویند و ظرف فی مقادیر تبرجه حال است از صنع
الفلک که مفعول به اتقن است بتقدیر کائنا فی مقادیر تبرجه و تبرج
بمعنی اظهار زینت است و زینت فلک بکواکب ثابته در آنست
یعنی ای کسیکه محکم و استوار گردانیده است آفرینش فلک دوار را
در حالتی که آن صنع ثابت است در اندازهای زینت آن

وَشَعشَعَ ضِیاءَ الشَّمسِ بِنُورِ تَأَجُّجِه شعشع بمعنی مزج و آمیختن
است و ضیا بمعنی روشنی و تأجج التهاب و زبانه کشی و اضافه نور
بتأجج اضافه لامیه است جهت اختصاص و با در آن جمله فعل است و
ضمیر تأجج راجع است بضیا و فرق میان ضیا و نور آنست که ضیا
روشنی غیر مکتسب از غیر است و نور روشنی مکتسب از غیر کقوله تعالی
وجعلنا الشمس ضیاء والقمر نورا محتمل است که درین فقره تشبیه فرموده
باشند بطریق استعاره بالکنایه ضیا و روشنی ذاتی آفتاب را
در تموج و تحرک بمایعی مثل آب و ایقاع شعشع که در اصل لغت بمعنی
آمیختن شراب است بچیزی علی سبیل التخییل باشد و تشبیه فرموده بطریق
استعاره مذکوره همان ضیا و روشنی مشبه را بآب در درخشندگی
و اضطراب بقرینه اضافه تاجج که بمعنی التهاب و زبانه کشی است آن
یعنی ای کسیکه آمیخته و ممزوج ساخته ضیا و روشنی آفتاب را بنور
التهاب و زبانه کشی

یا مَن دَلَّ عَلی ذاتِه بِذاتِه این فقره
محتمل است که اشاره باشد باینکه در تصدیق بوجود واجب الوجود
هیچ احتیاج دلیل و برهان نیست بلکه او خود جل برهانه دلیل
است بر وجود خود و میتواند بود که اشاره باشد بیکی از دو طریق

است یعنی اجی کسیکه خوابانید مرا در بستر امن و امان خود و مراد
اظهار کمال استراحت است وَاَیقظَنِي اِلیٰ مَا مَنَحَنِي بِه
مِن مِنَّنِه وَاِحسَانِه ایقاظ بیدار کردانیدن و ما در
ما منحني موصوله است و ضمیر به عاید است بآن و منح بمعني عطا
است و من در من منه بیانیه است و منن جمع من است بتشدید
نون بمعني نعمت و احسان نیکوئی کردن و مراد ازین ایقاظ
بجانب منحه و عطیه لازم آنست که ملتذ کردانیدن و بهره ور
ساختن از وریافت نعمتهاست بطریق کنایه چنانکه کویند
اضحکک الدهر و مراد لازم آنست که نیل بمطلوب و مامول است
یعني بیدار کردانید مرا بجانب چیزیکه بخشش فرموده مرا آن چیز
از نعمتها و احسان خود و خلاصه مدعي اظهار اینست که همیشه
مستغرق بحار انعام الهي بوده از خوان احسانش بالوان
نعمتها ملتذ و بهره ور کردیده ام وَکَفَّ اَکُفَّ السُّوٓءِ عَنّي
بِیَدِه وَسُلطَانِه کف باز داشتن و اکف جمع کف است
بمعني دستها و سوء بدي و چیزیکه تنفر نماید از آن نفس آدمي
و عنی متعلق است بکف و مراد از ید قوت و قدرتست و

سلطان بمعني غلبه و استیلاست یعنی و باز داشت دستهای
بدیرا از من بقدرت و غلبه خود ظاهر اینست که تشبیه فرموده باشد
بطریق استعاره بالکنایه سوء بدیرا بشخصی که در مقام غلبه و اضرار باشد
و اضافه اکف بآن فرموده علی سبیل التخییل صَلِّ اللّٰهمّ علیٰ
الدَّلِیلِ اِلَیکَ فِي اللَّیلِ الاَلیَلِ صلوة بمعني دعاست یعني
طلب رحمت و رافت و چون نسبت بحق تعالی دهند مجرد معني
رحمت اراده نمایند مجازاً و رحمت خدای بر انحضرت علیه السلام
چنانکه ابن اثیر در نهایه ذکر کرده است عبارتست از تعظیم شان
انحضرت علیه السلام در دنیا باعلای ذکر و اظهار دعوت و
ترویج ملت و ابقای شریعت و در آخرت تشفیع در امت و
تضعیف اجر و مثوبت و دلیل بمعني راه نما و مراد ازان رسول
خداست و لیل الیل عبارتست از شب بغایت تاریک ظلمانی
و مراد اینجا ضلالت کفر و کمراهی نادانیست یعني رحمت فرما
خداوندا بر راهنما بسوی تو در شب بسیار تاریک ضلالت
وَالمُتَمَسِّکِ مِن اَسبَابِکَ بِحَبلِ الشَّرَفِ الاَطوَلِ
تمسک اعتصام و چنک در زدنست بچیزی و حبل بمعني ریسمان

وبا در آن صله فعل است وشرف بمعنی بزرگواری واطول بمعنی بلندتر ودر این مقام افراط ومبالغه در طول ومراد بحبل الشرف یا قرآن مجید است یا تمام آنچه بآنحضرت علیه السّلام عطا شده بود از اسباب قرب یعنی رحمت فرما خداوندا بر تمسک جوینده از جمله اسباب ووسیلهای تو بر ریسمان بزرگواری بسیار بلند

وَالنّاصِعِ الحَسَبِ فِي ذُرْوَةِ الكَاهِلِ الأَعْبَلِ ناصع بمعنی پاکیزه وخالص است وحسب بمعنی فضایل آبا وچیزهائیکه انسان از مفاخر آبائی خود شمارد وذروه بضم وکسر ذال معجمه اعلا مراتب هر چیز است وکاهل میان هر دو شانه است واعبل بمعنی سطبر وقویست وذروهٔ کاهل اعبل کنایه است از غایت رفعت وبلندی یعنی رحمت فرما خداوندا بر صاحب خلوص وپاکیزگی فضایل آبا در اعلا مرتبه رفعت وبلندی روش قوی

وَالثّابِتِ القَدَمِ عَلَى زَحَالِيفِهَا فِي الزَّمَنِ الأَوَّلِ ثبات قدم بمعنی استوار بودن قدم است وعلی زحالیفها متعلق است به ثبات قدم وزحالیف جمع زحلوفه است وزحلوفه مکان سرازشیب لغزنده راگویند که اطفال مهیا سازند بجهت لغزیدن از آن در

هنگام ملاعبه وبازی وضمیر در زحالیفها راجع است بقدم که مؤنث سماعی است وفی الزمن الاول حال است از زحالیفها یا صفت است از برای آن ومیتواند بود که متعلق به ثبات القدم باشد وحال یا صفت از آن باشد یعنی رحمت فرما بر ثابت قدم بر مکانهای سرازشیب آن حالکونی که آن

با ثبات قدم بر مکانهای لغزنده در زمانهای اول بوده است

وَعَلَى آلِهِ الأَخْيَارِ المُصْطَفَيْنَ الأَبْرَارِ آل در لغت موافق آنچه صاحب صحاح گفته که آل الرجل اهله وعیاله وآله ایضا اتباعه و ابن اثیر در کتاب نهایة اللغه گفته که وهو یقع علی الجمیع بر جمیع فرزندان واقربا واتباع اطلاق نمایند وآنچه از بعضی موارد استعمال و اطلاقات اهل مقال ظاهر میشود آنست که آل بمعنی فرزندانست یا باضافه بعضی اقربایان که اختصاص تامی داشته باشند و اطلاق آن بر اتباع چنانچه در کلام مجید واقع شده که واغرقنا آل فرعون ودر بعضی احادیث از حضرت صادق علیه السّلام نیز وارد شده که کل تقی ونقی آلی اطلاق مجازیست واصل آن اهل بوده بعد از قلب ها بهمزه از جهت اتحاد مخرج قلب نموده آن همزه

را بالف و میان علماء شیعه و اهل سنت خلاف است در آل نبی صلوات
الله علیه و علی آله علماء عامه را در آن سه قول است قول اول و اظهر آنست
که تمامت امت را آل دانند دویم قول جماعتی است که بنی هاشم
و بنی عبد المطلب را آل دانند سیم قول جماعتی است که تمامت ذریت و
اهل بیت آنحضرت را آل دانند و پیش علماء شیعه حقیقت شرعیه است
در حضرت فاطمه و ائمه معصومین علیهم السلام و اخیار جمع خیر مخفف خیر
است نه جمع خیر اسم تفضیل چه اسم تفضیل را تثنیه و جمع نمیکنند و خیر
صیغه مبالغه است بمعنی پر خیر و نیکی و مصطفی برگزیده است و ابرار جمع
بر است بفتح با و تشدید را بمعنی نیکوکار یعنی رحمت فرما خداوندا
بر آل او که نیکان و برگزیدگان و نیکوکاران اند وَافْتَحِ اللّٰهُمَّ
لَنَا مَصَارِيعَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ وَالْفَلَاحِ
فتح گشودن و مصاریع جمع مصراع است و مصراع تای در را گویند
و مفاتیح جمع مفتاح است بمعنی کلید و فلاح بمعنی نجات و رستگاری است
و ظرف لنا لغو و متعلق است با فتح و ذکر مصاریع الصباح بعد از ان
ایضاح بعد الابهام است یعنی بگشا خداوندا از برای ما درهای
صباح را بکلیدهای آمرزش از گناهان و رستکاری از آن

وَأَلْبِسْنِي اللّٰهُمَّ مِنْ أَفْضَلِ خِلَعِ الْهِدَايَةِ وَالصَّلَاحِ
الباس لباس پوشانیدن و خلع جمع خلعت است و هدایت بمعنی
راهنمائی و صلاح بمعنی شایستگی یعنی بپوشان مرا خداوندا از بهترین
خلعتهای راهنمائی و شایستگی وَاغْرِسِ اللّٰهُمَّ لِعَظَمَتِكَ
فِي شِرْبِ جَنَانِي يَنَابِيعَ الْخُشُوعِ غرس درخت نشانیدن
و عظمت بزرگی و لامش لام تعلیل است و شرب بفتح شین معجمه و
رای مهمله جمع شربه است حوض صغیر را گویند که در پای درخت
خرما حفر می نموده اند بجهت رسیدن آب بریشه آن و در بعضی
نسخ شرب واقع شده بکسر شین و سکون را و شرب نصیبی است از آب
کقوله تعالی لها شرب و لکم شرب و بر هر تقدیر اضافه آن بجنان اضافه
لامیه است و جنان بفتح جیم بمعنی دل است و در بعضی نسخ بدل
آن جنانی واقع شده و ینابیع جمع ینبوع است و ینبوع چشمه را
گویند و خشوع بمعنی فروتنی است و اضافه ینابیع بآن اضافه لامیه
است ظاهر است که تشبیه شده باشد امتثالات اوامر و نواهی
از حیثیت احیای قلوب و امحای ذنوب بچشمهای خوشگوار یا
و از حیثیت انتاج و اثمار رحمتهای بسیار باشجار ذی ثمار یعنی

خداوندا از جهت عظمت و بزرگی که مر تراست که در حوضهای دل من چشمهای فروتنی را وَاَجْرِ اللّٰهُمَّ لِهَيْبَتِكَ مِنْ آماقِي ذَ[رَفا]تِ الدُّمُوعِ اجرا بمعنی روان گردانیدن و هیبت بمعنی خوف و بیم و لام لام تعلیل است و اماق جمع موق و موق بضم میم گوشه چشم را گویند و ذرفات جمع ذرف و ذرف بفتح ذال معجمه و سکون رای مهمله سیلان اشک است و دموع جمع دمع است بمعنی اشک ظاهر اینست که مراد از اجرا در اینمقام دوام و استمرار باشد و بنابرین ذرفات بمعنی مصدری باقی و اضافه اش بدموع اضافه لامیه خواهد بود و میتواند که اجرا بر همان معنی اصلی خود جاری و ذرفات بمعنی ذوارف اعنی مصدر بمعنی فاعل باشد و اضافه اضافه صفت بموصوف مثل عدول الرجال که بمعنی مردان عادل است یعنی دایم و مستمر کردان خداوندا از جهت خوف و ترس تو از گوشهای چشم من سیلان کردنهای اشکهای سیلان کننده را وَاَدِّبِ اللّٰهُمَّ نَزَقَ الْخُرْقِ مِنِّي بِاَزِمَّةِ الْقُنُوعِ تادیب ادب کردن و باصلاح آوردن و نزق بفتح نون و فتح زای معجمه سبکی و تندی نمودن

و خرق بضم خای معجمه و سکون رای مهمله درشتی و بدخوئی و ازمّه جمع زمام و زمام مهار و اضافه آن بقنوع اضافه مشبه به است بمشبه و قنوع بضم قاف خواری و مذلت ظاهر اینست که تشبیه شده باشد تندی نمودن بمرکوبی سرکش بطریق استعاره بالکنایه و ذکر زمام بجهت تخییل است یعنی باصلاح آور خداوندا تندی و بدخوئی مرا بمهارهای خواری اِلٰهِي اِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنِ السَّالِكُ بِي اِلَيْكَ فِي اَوْضَحِ الطَّرِيقِ ابتدا پیشی گرفتن و رحمه بمعنی رافت و عطوفت توفیق مهیا و آماده گردانیدن اسبابست بجانب مطلوب خیر و سالک بمعنی راه رونده و با بجهت تعدیه اوست و اوضح بمعنی روشن تر و اضافه آن بمعرف بلام جنس مفید مبالغه در وضوح است بمعنی بسیار روشن یعنی خداوندا اگر پیشی گرفت مرا رحمتها از جانب تو به نیکوئی توفیق که خواهد بود راه برنده بجانب شناخت و بندگی تو در طریق بسیار روشن وَاِنْ اَسْلَمَتْنِي اَنَاتُكَ لِقَائِدِ الْاَمَلِ وَالْمُنٰى فَمَنِ الْمُقِيلُ عَثَرَاتِي مِنْ كَبَوَاتِ الْهَوٰى اسلام واگذاشتن

و تسلیم نمودن و اناة بر وزن حیات صبر و تانی است و فاید
بمعنی کشاینده و اضافه آن با مل و منی اضافه مشبه به است
بمشبه و امل بمعنی آرزو و منی جمع منیه و منیه بضم میم و سکون
نون و تخفیف یای مفتوحه میل و خواهش و مقیل در گذرنده
و عفو کننده و عثرات جمع عثرتست بمعنی زلت و لغزیدن
و کبوات جمع کبوة بفتح کاف و سکون با بسر و در آمدن و هوی
خواهش و میل بچیزها و بعضی گفته اند که هوا اول مراتب حب
است چون دوستی چیزی در دل افتد هوا گویند و چون ثابت
و راسخ گردد و ود و وداد و مودت خوانند و چون خالص شود
از تعلقات اغیار حب و محبت نامند و اضافه کبوات بهوی
از قبیل اضافه مسبب است بسبب یعنی اگر واگذارد مرا صبر تو
بکشاینده آرزو و خواهشها پس که خواهد بود بخشنده و در گذرنده
لغزشهای مرا از بسر در آمدنهای هوس حاصل مدعا آنست که
اگر واگذارد صبر تو مرا با آرزو و خواهشهای من و مانع نیاید مرا
از متابعت و پیروی آنها هر اینه از زیادتی پیروی آنها خطاهای
بسیار از من صادر خواهد گردید بعد از انکه عفو از آن گناهان میتواند

گرو وَاِنْ خَذَلَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ
فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ اِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ
خذلان بکسر خای معجمه خوار کردن و یاری نمودن و نصر یاری
نمودن و محاربه با یکدیگر جنگ کردن و منازعه نمودن و مراد
از نفس یا نفس ناطقه است که آنرا عقل گویند و نفس مطمئنه نیز گویند
و درینصورت مراد از محاربه نفس و شیطان محاربه بین النفس و
الشیطان خواهد بود یا نفس اماره بسوا است و بنابراین محاربه با
نفس و شیطان خواهد بود و وکل بفتح واو و سکون کاف بمعنی
واگذاشتن و حیث از ظروف مبنی بر ضم است بمعنی جاو مکان
و نصب بفتح نون و صاد مهمله بمعنی رنج و تعب مضاف الیه حیث
واقع شده و حرمان نا امیدیست یعنی اگر یاری نماید مرا یاری
نمودن و دستگیری فرمودن تو در هنگام مجادله نفس با شیطان
یا مجادله من با نفس و شیطان پس بتحقیق واگذاشته خواهد بود
مرا یاری ننمودن تو بجای رنج و تعب و نومیدی اِلٰهِي اَتُرٰاكَ
مٰا اَتَيْتُكَ اِلَّا مِنْ حَيْثُ الْاٰمَالِ اَمْ عَلِقْتُ بِاَطْرٰافِ
حِبٰالِكَ اِلَّا حِيْنَ بٰاعَدَتْنِي ذُنُوبِي عَنْ دٰارِ الْوِصٰالِ

رویت بمعنی علمست و همزه استفهام جهت تحقیق و تثبیت
آن و رویت بمعنی علم اقتضای دو مفعول میکند مفعول اول
یا متکلم و ثانی جمله ما اتیتک الا من حیث الامال و کلمه ما نافیه و الا
استثنای مفرغ از نفی و حیث تعلیلی است یا مکانی و امال جمع
امل است بمعنی آرزو و ام منقطعه است بمعنی بل و همزه استفهام
بجهت انکار و اضرابست از کلام اول و علقت بکسر لام از
باب علمست مصدرش علق بفتح عین و لام و علق بکسر
عین و سکون لام هر دو آمده است بمعنی چنگ در زدن
بچیزی و حبال جمع حبل است بمعنی ریسمانی و مراد از آن
اسباب آلهیه است و الا حین با همد تنی استثنا مفرغ است
از نفی مستفاد از انکار و مراد از دار الوصال قرب و نزدیک
است بجناب مقدس باری از راه اطاعت و فرمان
برداری یعنی ای خداوند من آیا می بینی مرا و میدانی
نیامده ام بدرگاه تو از برای امری مگر از برای آرزوها یا
محل امری مگر از محل آرزوها بلکه چنگ در زده ام باسباب
تو در هیچ وقتی که دور گردانیده است مرا گناهان من

از تقرب بجناب تو و غرض اعتراف بعدم قیام بحقوق بندگی و توبیخ
نفس است بر عدم اتیان بدرگاه آلهی مگر از برای آرزوها و املها
و در بعضی از نسخ الهی اترانی اتیتک الا واقع شده بدون کلمه ما و هر
دو نسخه در مرجع و مال یکیست چه ظاهر اینست که درین نسخه همزه
استفهام بجهت انکار و الا استثنای مفرغ و نفی از انکار باشد
و معنی چنین میشود که نمی بینی و نمیدانی مرا که آمده باشم بدرگاه
تو از برای امری مگر از برای آرزوها یعنی علم تو منحصر است باین
نخواهیان از من و علم بغیر این نخواهیان از من نداری و مراد
از نفی علم بغیر این نخواهیان نفی غیر این نخواهیان است بطریق
کنایه چه اگر اتیانی بغیر این نخواهیان واقع میبود علم بآن لامحاله
از عالم علم بالذات بجمیع کائنات واقع خواهد بود فبئس
الْمَطِيَّةُ الَّتِي امْتَطَتْ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا بئس کلمه ذم
و فا ء تفریع و مطیه مرکب و التی موصول و مخصوص بذم
و امتطت صله آن و امتطا عبارتست از اخذ مطیه و عاید
بموصول که ضمیر مفعول است محذوف بتقدیر امتطتها و
نفس فاعل امتطت و من هواها مبین مفعول محذوف است

یعنی پس چه بد مرکبی است که سوار شده بر آن نفس من از
هوا و هوس خود فوا اهاسوّلت لها ظنونها و منّاها و
ها کلمه ایست که مستعمل میباشد بجهت استعجال از خوبی چیزی
و بجهت تأسف و تلهف بر چیزی و مراد اینجا بمعنی اخیر است یعنی
بجای تأسفاله مستعمل شده بقدیر تأسفت تأسفاله و لام در
لما سولت جهت بیان متأسف له است یعنی آه از برای نفس
من بسبب آنچه زینت داده از برای او گمانها و آرزوهای او
و تبّاً لها لجرأتها علی سیّدها و مولاها تبّاً مفعول
مطلق فعل محذوفست بقدیر تب تبا و تب بمعنی خسران و
هلاکت است و جرأت بمعنی دلیری نمودن و سید لازم الاطاعه
است و مولی بمعنی خداوند و صاحب است یعنی هلاکت باد
از برای او بسبب جرأت بر سید خود و خداوند خود الهی
قرعت باب رحمتک بید رجائی قرع بمعنی کوفتن
و باب ای استعاره است ظاهر اینست که تشبیه فرموده رحمت
الهی را بطریق استعاره مکنیه به بیت و اضافه باب بآن و ذکر
قرع که از ملایمات باب است فرموده علی سبیل التخییل و الترشیح

و تشبیه فرموده رجا و امید خود را بطریق استعارهٔ مذکوره
بشخص و اضافهٔ ید بآن فرموده علی سبیل التخییل یعنی ای خداوند
من کوبیده ام در رحمت سرای ترا بدست امید خود و هربت
الیک لاجیاً من فرط اهوائی هرب گریختن و لاجی پناه
گیرنده و من فرط اهوائی میتواند بود که صله و سبب عنه و متعلق بهرب
باشد یعنی و گریخته ام بسوی تو در حالتی که پناه گیرنده ام از بسیاری
خواهشهای خود و علقت باطراف حبالک انامل
ولائی علقت بفتح عین مهمله و لام مشدده از باب تفعیل
و مصدر آن تعلیق است و انامل جمع انمله است یعنی سر انگشت
و نصبش بر مفعولیت از علقت و ولا بکسر واو بمعنی دوستی
است یعنی آویخته ام باطراف حبال تو سر انگشتان دوستی
خود را فاصفح اللهم عما کان من زللی و خطائی صفح
در گذشتن و فا متعلق بشرط مستفاد از سابق و کان تامه و
من در من زللی بیانی و زلل بمعنی لغزش و افتادن است
و خطا ممدود و مقصور النقیض صواب را گویند و در بعضی نسخ
عما کان اجرمت من زللی و خطائی واقع شده و بنا برین کان

تا قصه خواهد بود یعنی هرگاه رو آورده ام بجانب تو پس درگذر
خداوندا از آنچه یافت شده از لغزش و خطای من یا از آنچه بد
کرده ام از لغزش و خطای خود وَاَقِلْنِي اللّٰهُمَّ مِنْ صَرْعَةِ
رِدَائِي فَاِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَائِي وَمُعْتَمَدِي وَ
رَجَائِي وَغَايَةُ مُنَائِي فِي مُنْقَلَبِي وَمَثْوَائِي اقاله
درگذشتن و صرعه بکسر و فتح صاد مهمله معا بمعنی افتادن و ردا
بمعنی رداست و مراد از ردا افتادن و لغزش است که
بسبب بدی و جهل است و در بعضی نسخ بدل ردائی ردائی واقع شده
بفتح را و الف مقصوره بمعنی هلاک و مراد از افتادن هلاک
افتادنی است که بسبب هلاکت جهل است و این قریب بنسخه
اول است بر هر تقدیر افتادن کنایه است از دوری جناب
مقدس الهی و در بعضی نسخ ردائی واقع شده بکسر را و الف
ممدوده و ردا جامه ایست معروف که در هنگام نماز بدوش
گیرند و افتادن آن میتواند بود که کنایه از عدم قیام بطاعات
بر وجه لایق و کلمه فا در فانک از برای تعلیل است و مولی
بالف مقصوره بمعنی یار و ناصر و معتمد اسم مکانست بمعنی محل

اعتماد و اعتماد تکیه کردنست بر چیزی و رجا بالف ممدوده امید
و منی بالف مقصوره آرزو و منقلب اسم مکانست بمعنی محل
انقلاب که عبارتست از دنیا و مثوی آرامگاه عقبی است
یعنی درگذر از من خداوندا افتادن ردا مرا یا افتادن هلاک
مرا پس بدرستی که تو سید من و یار من و محل اعتماد من و امید
من و نهایت آرزوهای منی در دار دنیا و عقبا اِلٰهِي كَيْفَ
تَطْرُدُ مِسْكِينًا اِلْتَجَاءَ اِلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ هَارِبًا
کیف کلمه استفهام است بجهت انکار و طرد بمعنی رد نمودن
و دور گردانیدن و التجا بمعنی پناه بردن و فرق میان مسکین
و فقیر آنست که مسکین کسی را گویند که هیچ چیز نداشته باشد
و فقیر کسی را گویند که مونت وافی نداشته باشد و من الذنوب
متعلق است بالتجا یا بهاربا و هارب بمعنی گریزنده است
و حال واقع شده از فاعل التجا و مراد از هرب توبه و باز
گشت است بجانب خدا یعنی ای خداوند من چگونه رد
فرمائی و دور گردانی مسکینی را که پناه آورده بجانب جناب تو
از گناهان گریزان یا گریزان از گناهان اَمْ كَيْفَ تُخَيِّبُ

مُسْتَرْشِدًا قَصَدَ إِلَى جَنَابِكَ سَاعِيًا أَمْ بمعنی بل و
جهت انتقال است از کلام اول وکیف استفهام انکاریست
وتخییب محروم ساختن وعدم یاریست ومسترشد طالب راه
راست وساعی شتاب نماینده در کارهاست وحال
واقع شده از فاعل قصد یعنی بلکه چگونه محروم کردانی طالب
راه راستی راکه روی آورده باشد بجانب جناب تو
شتاب کنان أَمْ كَيْفَ تَرُدُّ ظَمْآنًا وَرَدَ إِلَى حِيَاضِكَ
شَادِيًا ظمآن تشنه وحیاض جمع حوض است ومراد از آن بحار
رحمت الهی است وشاربا حال است از فاعل ورد وبتقدیر
طالبا للشرب یعنی بلکه چگونه رد نمائی وبی بهره کذاری تشنه
راکه برسد بدریاهای رحمت تو آب جویان كَلَّا
وَحِيَاضُكَ مُتْرَعَةٌ فِي ضَنْكِ الْمُحُولِ وَبَابُكَ
مَفْتُوحٌ لِلطَّلَبِ وَالْوُغُولِ کلا کلمه ردع است وواو
حالیه است ومترعه صیغه اسم فاعل است از باب افعال
بمعنی مملو وپر وضنک بمعنی تنکی است ومحول جمع محل
است ومحل بفتح میم وسکون حا خشکی زمین راکویند

واضافه ضنک بمحول اضافه لامیه است واین کنایه است از
اوقاتیکه رأفت ومرحمت مسدود باشد ووغول درلغت
بمعنی دخول درشجر ومتواری شدن در آن ومراد اینجا مجرد
پناه جستن است یعنی نه چنین است که رد نمائی ومحروم
سازی وحال آنکه حوضهای رحمت تو پر ومالامال است
درتنکی خشکیهای زمین ودر رحمت سرای تو باز است از
برای طلب کردن وپناه جستن وَأَنْتَ غَايَةُ الْمَسْؤُولِ
وَنِهَايَةُ الْمَأْمُولِ مسئول اسم مفعول است بمعنی سؤال کرده
شده ودر بعضی نسخ غایة السؤل واقع شده است وسؤل
بضم سین وسکون همزه نیز بمعنی مسئول است کما فی قوله تعالی
قد اوتیت سؤلك یعنی توئی منتهای مطلوب وخواسته شده
ونهایت مأمول وامید داشته شده إِلَهِي هَذِهِ أَزِمَّةُ
نَفْسِي عَقَلْتُهَا بِعِقَالِ مَشِيَّتِكَ ازمه جمع زمام
است بمعنی مهار وعقل بمعنی حجر ومنع است وبمعنی بستن نیز
آمده اینجا این مراد است وعقال بمعنی ریسمانست واضافه
آن بمشیت اضافه مشبه به است بمشبه یعنی ایخداوند من این

مهار های نفس من است بند کرده ام آنها را الحبل ریسمان ارادهٔ
تو وَهٰذِهِ اَعْبَاءُ ذُنُوْبِیْ دَرَأْتُهَا بِرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ
اعبا بفتح همزه جمع عباست بکسر عین و سکون بمعنی بار و اضافه
آن بذنوب اضافه بیانیه است و درا بمعنی دفع است و با در
برحمتک میتواند بود که بای سببی باشد و میتواند بود که بای استعانت
باشد یعنی بار های گناهان من است که دفع کرده ام آنها را
برحمت و رأفت تو غرض آنست که دفع عقوبت آنها نموده ام
تا بحال برحمت تو ظاهر اینست که مراد این باشد که کار گناهان
خود را برأفت و مرحمت تو انداخته ام یعنی حواله رحمت تو
نموده ام بقرینه فقره بعد این وَهٰذِهِ اَهْوَائِیَ الْمُضِلَّةُ وَ
وَكَلْتُهَا اِلٰى جَنَابِ لُطْفِكَ اهوا جمع هواست بمعنی
میل و خواهشها و وکل بفتح واو سکون کاف بمعنی واگذاشتن
و مضله گمراه کننده و لطف امریست که مقرب بطاعت و مبعد از
معصیت بوده باشد و بحسب لغت مطلق مهربانی و رحمت را گویند
و اینجا این مراد است یعنی اینست خواهشهای گمراه کننده من
واگذاشته ام آنها را بجناب لطف تو تا علاج آنها بکند

اِجْعَلِ اللّٰهُمَّ صَبَاحِیْ هٰذَا نَازِلًا عَلَیَّ بِضِیَاءِ
الْهُدٰی وَالسَّلَامَةِ فِی الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا متعلق است
را استفاد از فقرات سابقه و جعل بمعنی گردانیدن و صباح
مفعول اول و نازلا مفعول ثانی آن و علی ظرف لغو و متعلق است
بنازلا و با در بضیا الهدی ملابست است و حال است از فاعل
نازلا و اضافه ضیا بهدی اضافه مشبه به است بمشبه و میتواند
که هدی تشبیه شده باشد بآفتاب بطریق استعاره مکنیه و اضافه
ضیا بآن علی سبیل التخییل باشد و هدی بمعنی راهنمائی است
جمله والسلامة فی الدین والدنیا عطف است بر ضیاء الهدی و
مراد از سلامت در دین و دنیا عدم اتباع شیطان و دفع مصائب
و محن است یعنی هر گاه امر چنین است پس بگردان بارخدایا
این صباح مرا فرود آینده بمن با روشنائی راهنمائی
و سلامت در دین و دنیا و میتواند که ایقاع نزول بر صباح
بطریق تجوز عقلی باشد بملابست ظرفیت و مراد از آن نزول
ملائکه باشد در آن وَمَسَائِیْ جُنَّةً مِنْ كَیْدِ الْاَعْدَاءِ
وَوِقَایَةً مِنْ مُرْدِیَاتِ الْهَوٰی جنه سپر و وقایه بکسر واو

مصدر است بمعنی فاعل یعنی نگاهدارنده و مردیات بمعنی مهلکات
واضافه آن بهوی بیانیه است یعنی بگردان شب مرا سپری از
مکر دشمنان و نگاهدارنده از هلاک کنندگان هوا و هوس
فَاِنَّكَ قَادِرٌ عَلٰى مَا تَشَاءُ پس بدرستی که تو توانائی بر
آنچه خواهی تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ اعطا میفرمائی پادشاهی
بهر که میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و میگیری پادشاهی
را از هر که میخواهی وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و
عزیز میکنی هر که را میخواهی و خوار میکنی هر کرا میخواهی بِيَدِكَ
الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدست قدرت تست
خیر بدرستیکه تو بر هر چیز بسیار توانائی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ
وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ در می آری شب را بعقب روز و در
میآری روز را بعقب شب وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و
تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون میآری مؤمن را از کافر
و بیرون میآری کافر را از مؤمن علی بعض التفاسیر وَتَرْزُقُ
مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و روزی میدهی هر کرا میخواهی
بی اندازه و شماری یا بی محاسبه و بازخواستی سُبْحَانَكَ

اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ سبحان اسم مصدر است بمعنی تنزیه و نصبش
بفعل محذوف است که مفعول مطلق از آن واقع شده بتقدیر سبحتک
سبحانا حذف فعل و اقامت مفعول مطلق مقام آن نموده اند و
استعمالش غالبا باضافه میباشد و واو در وبحمدک حالیست
بتقدیر وانا متلبس بحمدک یا عاطفه است بتقدیر محذوفی از جنس
مذکور مثل و سبحتک بحمدک یعنی بپاکی و نزاهت از جمیع چیزهائیکه لایق
تو نیست یاد میکنم ترا ای خداوند بپاکی یاد کردن بسیار در
حالتی که ملتبسم بحمد تو مَنْ ذَا يَعْلَمُ قَدْرَكَ وَلَا يَخَافُكَ یعنی
کیست که بداند قدر و بزرگی ترا و نترسد از تو انما یخشی الله من عباده
العلماء اَلَّفْتَ بِقُدْرَتِكَ الْفِرَقَ الفت فراهم آوردنست
و فرق جمع فرقه است بمعنی گروه یعنی الفت دادی و فراهم
آوردی بقدرت کامله خود طوائف مختلفه را وَفَلَقْتَ بِحِكْمَتِكَ
الْفَلَقَ فلق بفتح فا و سکون لام بمعنی شکافتن است و فلق بتحریک
لام بحسب اصل وضع چیزی را گویند که شکافته شده باشد از او چیزی
و این معنی عام است همه ممکنات را چه بر هر یک صادق است
که شکافته شده است از ظلمت عدم و بحسب عرف و استعمال تخصیص

یافته یسبح ومراد از آن صبح است زیرا که از صبح شکفیده
آن شکافته شده است ظلمت شب یعنی شکافتی برحمت خود
صبح را وأنرت بکوکبك دیاجی الغسق ودیاجی تاریکیها
وغسق تاریکی اول شب را ظلمت را گویند وچون ظلمت
نیباشد پس اضافه دیاجی بغسق یا باعتبار اراده غاسق است
از غسق یا باعتبار اتصاف محل غسق است بدیاجی یعنی نور آن
گردانیدی بکرم خود تاریکیهای شب تاریک را وأنهرت المیاه
من الصم الصیاخید عذبا واجاجا انهار روان
گردانیدن وصم بضم صاد مهمله وتشدید میم جمع اصم است بمعنی
صلب سخت وصیاخید جمع صیخود است بمعنی سنگ محکم وآن
عطف بیان صم واقع شده وعذب آب شیرین واجاج آب
تلخ وهر دو حال واقع شده اند از میاه یعنی روان گردانیدی
انهار را از سنگهای صلب محکم در حالتی که بعضی شیرین و
خوشگوار وبعضی تلخ وناگوارند وانزلت من المعصرات
ماء ثجاجا معصرات جمع معصر است بمعنی فشارنده ومراد
ابرهاست وثجاج صیغه مبالغه است از ثج بمعنی ریختن یعنی

وفرو فرستادی از ابرهای فشارنده آبی را که بسیار ریزنده
است وجعلت الشمس والقمر للبریة سراجا وهاجا
بریه بمعنی خلق است وسراج بمعنی چراغ ووهاج صیغه مبالغه است
از وهج بمعنی درخشیدن یعنی وگردانیدی آفتاب وماه را از برای
خلایق چراغی بسیار درخشنده من غیر ان تمارس فیما ابتدأت
به لغوبا ولا علاجا تمارس مباشر شدن وارتکاب نمودن
ولغوب رنج وتعب بردن وعلاج عمل وچاره نمودن هر دو مفعول آن
تمارس واقع شده یعنی بی آنکه مباشر شوی وارتکاب نمائی در آنچه ابتدا
کرده بآن تعب وچاره را فیا من توحد بالبقاء وعلم بالموت
والفناء توحد وتفرد یکتائی بقا دوام وپایندگی یعنی پس ای
کسیکه متفرد ویگانه ببقا وعالم ودانائی بموت وفنای هر احدی
صل علی محمد وآله الاتقیاء واستجب دعائی واسمع
ندائی وحقق بفضلك املی ورجائی یعنی رحمت
نمائی بر محمد وآل او که پرهیزکارانند ومستجاب گردان دعای مرا
وبشنو ندا وفریاد مرا ومحقق ساز بسبب فضل خود در من آرزو
وامید مرا یا خیر من دعی لکشف الضر والمامول

لِكُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ یعنی ای بهتر کسیکه خوانده شده است
بجهت دفع بدحالی و بهتر کسیکه امید داشته شده است از
برای هر دشواری و آسانی بِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي فَلَا تَرُدَّنِي
مِنْ سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ خَائِباً يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ بِرَحْمَتِكَ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ با بمعنی فی است کما فی قوله تعالی
هو الذی یتوفیکم باللیل والنهار و تقدیم ظرف جهت اختصاص است
و فا فاء تفریع است متعلق به بک انزلت حاجتی و سنی فعیل
است و بمعنی فاعل است یعنی بلند و رفیع و اضافه آن بمواهب
اضافه صفت است بموصوف و با در برحمتک یا از برای ملابست
و مصاحبت است و در موقع حال واقع است از فاعل یا از
مفعول تردنی یا از برای استعانت و در موضع حال واقع
است از مفعول تردنی یعنی بسوی تو فرود آورده ام حاجت خود
را پس برمگردان مرا از مواهب سنیه رفیعه خود نومید و
بی بهره ای کریم در حالتی که رحم کننده یا در حالتی که ملتبس و متمسکم
برحمت تو یا در حالتی که استعانت جوینده ام برحمت تو در
مطالب و حاجات ای رحیم ترین رحم کنندگان و ممکن است که با

برحمتک

در برحمتک بای قسم باشد مثل بعزتک و جلالک والسلام
تمام شد شرح دعای مفتاح الفتوح المشهور دعای صباح
بتاریخ غره شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۳ه
حسب الفرمایش عالیجاه آقا میرزا محمد ملک الکتاب بزیور طبع
در آمد

در مطبع احمدی [illegible] (دعای صباح [illegible]) زان مسلمان [illegible]

